عکس: ایران/ علی محمدی

نرگس عاشوری

میزان محبوبیت آدم‌ها را نه می‌شود از اندازه حضورشان روی صفحات چیده شده بر کیوسک‌های مطبوعاتی سنجید و نه از دفعات دیده‌شدن‌شان در برنامه‌های مناسبتی بر آنتن صداوسیما. نه آمار پیج‌های طرفدارانشان در فضای مجازی ملاک مناسبی است برای این سنجش و نه تعداد پیگران مواضع‌شان در شبکه‌های اجتماعی معیاری است برای راستی‌آزمایی این هواداری. باید چند قدمی در خیابان‌های همین شهر با آنها همراه شد و از واکنش و احساس صادقانه آدم‌های دنیای حقیقی لمس کرد که چقدر با وجود دوری از هر حضوری به این آدم‌ها نزدیک‌اند. ناصر ملک‌مطیعی از همین دست آدم‌ها است، باید دقایق ات هر چند کوتاه، با او به سر شود تا بفهمی دوست داشتن‌اش تابع هیچ حکم نوشته و نانوشته ممنوعیتی نمی‌شود. گپ و گفت کوتاهی رد و بدل شود تا بفهمی اصلا محبوبیت‌اش بین مردم بده بستانی بوده است که حالا تمام سرمایه این پیشکسوت بازیگری شده است. تا همین تکیه کلام‌های ساده «ناصر خان هنوز سالاری» از زبان مردم کوچه و بازار نشانی شود برای یافتن جایگاه او در میان مردم جامعه‌اش. دلیل دیدارمان با او تجربه همه این دیدن‌ها و شنیدن‌ها بود و بهانه این ملاقات را تولد مسعود کیمیایی برایمان جور کرد. اگرچه شرایط سنی و اتفاق‌های مختلف فرصت این بهانه را از ما گرفت اما اشتیاق به شنیدن از او که مرور بخشی از تاریخ سینما و هوا خوردن خاطرات ماست عذر و بهانه نمی‌خواست.

ناصر ملک‌مطیعی در گفت‌وگو با «ایران»، خاطرات سینمایی‌اش را مرور کرد

پایان تلخ یک ستاره دیدنی نیست

■ **نخستین مواجهه ناصر ملک مطیعی با سینما که اسباب علاقه‌مندی او به این حوزه شد مربوط به چه سال‌هایی است؟**

در ایامی که سینما تازه فعالیت‌اش را در ایران آغاز کرده بود و از قدمت چندانی برخوردار نبود پدر من بر اساس ذوق و شوق جوانی حدود سال‌های ۱۳۱۴-۱۳۱۵ در خیابان سیروس سینمایی به نام سینما شرق راه‌اندازی کرد؛ اما بعد از مدتی به دلایل مختلف سینما تعطیل شد و سراغ کار دولتی رفت. خود من هم در مدرسه، انجمن ورزش و نمایش را اداره می‌کردم و از همان زمان ذوق و شوق این کارها را داشتم. انشای خوبی داشتم و نمایشنامه‌هایی می‌نوشتم که به شکل تئاتر اجرا می‌شد. از حدود ۱۹ سالگی در کنار درس و مدرسه به هنرستان شبانه هنرپیشگی هم رفتم. در همین دبیرستان با ژاله علوآشنا شدم که خیلی مشوقم بود. در همان ایام پیش دکتر اسماعیل کوشان (مؤسس استودیو میترا فیلم و پارس فیلم) که تازه از آلمان آمده بود تست بازیگری دادم. آن روزها با پرویز خطیبی در تدارک ساخت «واریته بهاری» بود که من در صحنه کوتاهی از فیلم حضور داشتم.

■ **نخستین دستمزدتان چقدر و مربوط به کدام فیلم بود؟**

مهدی رئیس فیروزیکی از بچه‌های سال سوم هنرستان هنرپیشگی داستانی به اسم «ولگرد» داشت. مرسوم بود کسی که داستانی ارائه می‌داد، خودش هم کارگردانی را به عهده بگیرد که البته کارهای اساسی و فنی آن را مهندس بدیع به عهده داشت، نخستین دستمزدم ۵۰۰ تومان و به خاطر این فیلم بود. آن زمان به‌عنوان معلم ورزش هم مشغول به کار بودم ولی بعد از بازیگری این بخش از فعالیتم کمتر شد، هرچند که خیلی به آن علاقه‌مند بودم. بعد از آن دیگر پشت سر هم فیلم بازی کردم و در هفته اول اکران دیگر برای مردم شناخته شده‌ای داریم که جایزه‌های معتبر جهانی کسب کرده‌اند.

■ **با فیلم‌هایی همچون «طلسم شکسته» سیامک شایقی حضور در جشنواره جهانی همچون کراچی و برلین را هم تجربه کردید. آن زمان سینمای ایران در سینمای جهان چقدر جدی گرفته می‌شد؟**

دکتر کوشان تحصیلکرده آلمان بود و با مذاکراتی که داشت فیلم در یکی از لابراتورهای ایتالیا ساخته شد البته فیلم قابل دفاعی نبود اما در جشنواره برلین پذیرفته شد. در آن زمان ثریا ملکه ایران بود که چون مادرش آلمانی بود، ایرانی‌ها را بخوبی می‌شناختند. در سالن هنرپیشه‌های معروف می‌آمدند و صحبت می‌کردند که در آن زمان یک هنرپیشه معروف از امریکا و فرانسه و من هم از ایران به این جشنواره رفتم و خیلی کوتاه به زبان آلمانی صحبت کردم؛ خاطره خوبی بود برایم. همه تشویق می‌کردند. بعد هم که در چند جشنواره شرکت کردیم، کسی ما را به رسمیت نمی‌شناخت چون از ایران آمده بودیم، البته بعضی اوقات خودمان را لو نمی‌دادیم، ولی رفتن ما به این جشنواره این حُسن را داشت که ما را با فضای سینمای جهان آشنا می‌کرد تا به خودمان بیایم که ما دربرابر آنها هیچ نیستیم و در کشور خودمان ادعایی نداشته باشیم. خاطراتم را از تمام این رویدادها می‌نویسم تا یادمان بماند که وقتی کیارستمی و اصغر فرهادی جایزه جهانی می‌گیرند چه تلاشی کرده‌اند که در دنیای به این عظمت در برابر کشورهای ابرقدرت به این موفقیت رسیدند.

■ **شما هم همانند تمام اهالی سینما در این افتخارات جهانی سهیم هستید.**

خوشحالم که سینمای ایران به این درجه و تعالی رسیده است و به وجود این اشخاص افتخار می‌کنم اما اینکه بگویم ما در این اتفاق چقدر مؤثر بوده‌ایم این حد خودخواهی را ندارم. فارغ از اینکه ما در این جوایز سهیم هستیم یا نه کسب این جوایز افتخار دارد اما افتخار اصلی مردم‌اند که سه دهه امثال ما را فراموش نکردند و اهالی سینما را حمایت کردند. خیلی از فیلم‌های قدیمی فرهنگ جوانمردی دارد که هنوز هم درس بزرگی است. جامعه ما درحال حاضر نیاز به داستانی دارد که قهرمان داشته باشد، در طول تاریخ جامعه ایرانی قهرمان خوبی‌ها را دوست داشته و باید فیلم‌هایمان هم کمی رنگ و بویی از این مسائل داشته باشد. ما سنت‌های زیبایی داشتیم که با وجود تغییرات اجتناب‌ناپذیر دنیای امروز باید این سنت‌ها را زنده نگه داشت.

■ **چطور شد که تصمیم گرفتید کارگردانی را هم تجربه کنید. بازیگری اقناعتان نمی‌کرد؟**

یکی از آفات کار سینما این است که بعد از بازی در چند فیلم، هنرپیشه فکر می‌کند کاری که کارگردان انجام می‌دهد را خودش هم می‌تواند انجام بدهد. در ایران این عجله شدت بیشتری دارد و ما هم هول بودیم. من وقتی دیدم ۴ تا کلمه بهتر می‌نویسم، دوربین کجا کاشته شده و... فکر کردم که فیلم را باید خودم بسازم. از نخستین تجربه هم قصد می‌کنیم که فیلم‌مان تجاری نباشد و فیلم سنگینی باشد و چارچوب معینی داشته باشد. البته من حدود ۸ فیلم کارگردانی کردم که دنبال این کار نرفته بود. ما رمان‌نویس و داستان نویس خلاق بسیار داشتیم ولی برای فیلم کسی داستان ننوشته بود و از موسیقی و بازارو... نیز خبری نبود. کسی حاضر به سرمایه‌گذاری نبود، همه تلاش‌شان این بود که سرمایه برگردد تا بتوانند به کار ادامه بدهند به همین دلیل در فیلم ساز و آوازی می‌گذاشتند یا مثلاً اسم بی‌ربطی برای فیلم انتخاب می‌شد تا مخاطب جذب کند. این پروسه طول کشید تا زمانی که چندین نفر که درس این کار را خوانده بودند از خارج آمدند و بعدها تلویزیون آمد و رشته این هنر ایجاد شد. با وجود این اساس سینما با کسانی شکل گرفت که عاشق این کار بودند و همه به هم احترام می‌گذاشتند. رقابت معنا و مفهومی نداشت، بلکه رفاقت و دوستی بین ما جاری بود و هیچ نوع برتری‌جویی وجود نداشت. خوشبختانه درحال حاضر امکانات خیلی خوبی در اختیار دوستان است و کارگردانان شناخته شده‌ای داریم که جایزه‌های معتبر جهانی کسب کرده‌اند.

■ **با فیلم‌هایی همچون «طلسم شکسته» ایام خودخواسته بوده و نه بالاجبار؟!**

بعد از این همه سال تصور اینکه بی‌احترامی ببینم خیلی ناراحتم می‌کرد و ترجیح دادم خودم محترمانه تصمیم بگیرم و کنار بکشم. همه عمر مورد احترام همه مردم و گروه‌ها بودم و برای همیشه ممنون محبتشان خواهم بود.

■ **تیپ کلاه مخملی و قهرمان بی‌چون و چرایی که برای شما در سینما تثبیت شد و آنقدر جا افتاد که حتی خارج شدن از آن غیرممکن شده بود از کجا آمد؟**

این سبک لباس پوشیدن که در جامعه وجود داشت اما من خودم چندان رضایتی به آن نداشتم با وجود این وقتی پوشیدم هم به خودم می‌آمد و هم به نقش کمک کرد البته در ابتدا کمی بار خشونت داشت و بعدها پیشنهاد شد که کسی هم بغل دست ما باشد تا نکته خنده‌داری بگوید و اوقات مردم زیاد تلخ نشود و داستان را شیرین‌تر کند. آنقدر این نقش بر من بازیگر نشسته بود و این کاراکتر در ذهن مردم تثبیت شده بود که هر تغییری مخاطب را پس می‌زد. سر فیلم «کاکو» من به جای اینکه خودم درگیر شوم می‌روم پلیس می‌آورم. سر این فیلم سه روز تمام با آقای میرلوحی (نویسنده)، صادق‌پور (تهیه‌کننده) و شاپور قریب (کارگردان) کلنجار رفتم و گفتم ناصر ملک مطیعی سینما نمی‌تواند پلیس خبر کند چرا که مردم قبول نمی‌کنند. آنها گفتند زمانه تغییر کرده و دوران لوطی‌گری تمام شده است. نتیجه اینکه بعد از فیلم مردم اعتراض کردند و حتی بچه‌ها می‌گفتن ناصر پلیس میاره. در نهایت مجبور شدن فیلم را تغییر بدهند.

■ **همکاری با مسعود کیمیایی و نقش کوتاه و کلیدی فرمان چگونه شکل گرفت. آن زمان مسعود کیمیایی دومین کارش را می‌ساخت و مشهور نبود اما شما در اوج شهرت بودید.**

قبل از من مشایخی برای این نقش انتخاب شده بود. بهروز با من تماس گرفت و برای صحبت با کیمیایی رفتیم که در نهایت نقش به من رسید. قدیم‌ها مثل الان نبود، خیلی از پیشنهادها را رفاقتی قبول می‌کردیم. کسی می‌گفت فلان فیلم ما ضرر کرده شما بیا بازی کن تا جبران شود و دستمزد هم کمتر بگیر، ما هم قبول می‌کردیم چون بحث رفاقت وسط بود. برای فیلم «قیصر» من حتی داستان را هم نمی‌دانستم، روپوش سفید پوشیدم و بدون هیچ آمادگی و تمرینی سر صحنه رفتم اما هم صحنه ضبط شد. موسیقی منفردزاده که کنار نقش نشست باعث شد، آن صحنه ماندگار و به یادماندنی شود. صحنه آخر و آن دیالوگ مشهور فرمان بر بالای بام حمام هم در فیلمنامه نبود و من آن را بداهه گفتم که «قیصر کجایی داداشت رو کشتن» حالا دیالوگ مشهور و تکیه کلام شده است.

■ **علاوه بر کیمیایی که فیلمساز نمانی بود، شما با علی حاتمی هم همکاری کردید. آن روزها پی برده بودید که جنس فیلمسازی و نگاه حاتمی با بقیه فرق دارد؟**

نبود علی حاتمی در سینمای ایران خیلی محسوس است. بسیار علاقه‌مند و بااستعداد و دیالوگ‌نویس فوق‌العاده‌ای بود. ذوق و سلیقه و مطالعه زیادی بخصوص در رابطه با دوره قاجاریه داشت. همین شهرک سینمایی به تنهایی نشان‌دهنده خلاقیت بالای اوست. اسمش را علی درویش گذاشته بودند، چراکه اخلاق درویش‌گونه نیز داشت. با هم رفاقت زیادی داشتیم و تنها کسی که در سر عقدش شرکت کرد من بودم. انتخاب من در «سلطان صاحبقران» واقعاً شهامت می‌خواست و تا به امروز به بازی در این فیلم افتخار می‌کنم. کارهای علی حاتمی همچون «حسن کچل» از همان ابتدا مورد استقبال قرار گرفت. درست است که جوان بود اما بسیار بااستعداد و زحمتکش بود. فیلم «بابا شمل» موزیکال و غیرمتعارف بود. در ابتدا آهنگ‌ها و ریتم‌ها را ساخته بودند و سپس ما روی آهنگ‌ها بازی کردیم. حیف که «باباشمل» در سالن سینما نمایش داده شد اگر مخاطب آن را در خلوت خانه تماشا می‌کرد متوجه می‌شد که چقدر عارفانه است. البته در این سال‌ها دیالوگ‌های زیبای این فیلم خیلی رد و بدل می‌شود مثل همین جمله که می‌گوید: پشت اون پرده و دیوار خبرهاست که ما بی‌خبریم، چشم دیدن می‌خواد، دل بریدن می‌خواد...

■ **ایرج قادری، محمدعلی فردین و خیلی‌های دیگری که با شما همکاری داشتند چند سالی است که زندگی ابدی‌شان را آغاز کرده‌اند. خبر رفتن کدامشان برایتان آزاردهنده بود؟**

ایرج خیلی علاقه‌مند به سینما بود که این عشق در فیلم «برزخی‌ها» قابل مشاهده است. واقعاً حیف شد. به خاطر گرفتاری‌هایی که برایش ایجاد شد یک مدت نبود و دوباره که بازگشت ناراحتی‌های زیادی کشید البته من او را خوب راندیده بودم و دلم هم نمی‌آمد ببینمش، چراکه پایان کار آدم‌ها زیاد دیدنی نیست. اما درباره خبر رفتن دوستانم بیش از همه مرگ فردین شوک‌آور و ناراحت‌کننده بود. مرحوم فردین جزو رفیق‌های خوب من بود که قبل از ورود به سینما با هم دوست بودیم، همچنین تختی و حسین نوری (شوهر خواهر فردین). فوت فردین خیلی ناگهانی بود.

■ **ناگهانی‌تر از فوت مرحوم تختی؟**

مرگ تختی هم خیلی غیرمنتظره بود. تختی به معنای واقعی انسان خوبی بود. به کسی حسادت نداشت. اهل تملق و چاپلوسی و پول هم نبود. زمانی که داستان «حسین کرد شبستری» را کار می‌کردیم دکتر کوشان به من گفت اگر بتوانی تختی را وارد کار کنی ۱۰۰ هزارتومان به او می‌دهم. دلم نمی‌خواست این پیشنهاد را به تختی بدهم اما فضای کار و دوستی با دکتر کوشان مجبورم کرد که به دیدن تختی بروم. تختی عادت داشت که وقتی همراه کسی می‌شد دستش را به گردنش می‌انداخت. گفت، «نوکرتم من مگر می‌توانم فیلم بازی کنم؟» خدا را شکر که قبول نکرد. چون آدم موفقی بود. دلم نمی‌خواست چنین مرد بزرگی در ورزش وارد سینما شود. دعوت به بازی حبیب‌الله بلور هم اشتباه بود چراکه هرکسی یک جایگاه مخصوصی دارد، که در آن جایگاه نمود بهتری دارد. خیلی به تختی علاقه داشتم، هرچقدر راجع به شرمندگی خودم درباره او بگویم کم است چرا که ما درباره عاقبت تختی خیلی کوتاه آمدیم. قصه تختی هم پایان تلخی داشت. رفتنش خیلی سخت بود. جمعیت زیادی برای مراسم خاکسپاری به ابن بابویه آمده بودند. حتی من که دوست صمیمی او بودم نتوانستم جلو بروم. با اینکه آن سال‌ها در شهرت و یکه تاز بودم و در کوچه و خیابان مردم دورم را می‌گرفتند با این حال در روز خاکسپاری تختی در گوشه‌ای زیر درخت ایستاده بودم و هیچ کس به من توجهی نداشت. تنها دو سه نفر می‌آمدند نیم نگاهی به من می‌کردند و می‌رفتند هدفم از گفتن این موضوع این بود که آنقدر تختی افتخارآمیز بود که در مقابل جسم بی‌جان او کسی به من توجهی نداشت. خدا کند امثال تختی زیاد داشته باشیم، امروز خیلی به «تختی‌ها» نیاز داریم. گاهی خیلی غصه می‌خورم نه برای خودم، چراکه خیلی بیشتر از آنچه باید و شاید مورد محبت قرار گرفتم ولی بودند کسانی که باید مورد توجه قرار می‌گرفتند ونگرفتند.

■ **عشق و علاقه شما به ایران در تمام صحبت‌هایتان مشهود است. خیلی‌هایی هم که شرایط کار برایشان مهیا نشد و رفتند هم، عاشق کشورشان بودند شما چرا ماندن را به رفتن ترجیح دادید؟**

در ایران ماندن من برای هر فرد وطن‌پرستی یک امر طبیعی است. آدم که نمی‌تواند از خانواده و خانه‌اش قهر کند. آنهایی هم که رفتند مجبور به رفتن شدند همیشه هم گفتم که‌ای کاش بچه‌ها و جوانان در هر حوزه‌ای بدانند که رفتن بعضی از هنرمندان بزرگ برای ما ارزان تمام نشده است. یکی از آرزوهای همیشگی من بازگشت این هنرمندان است (با بغض و گریه) رفتن از این مملکت هیچ افتخاری ندارد و قابل فخرفروشی نیست. در زمینه ورزش هم همین‌طور. من با آقای موحد قهرمانی که ۶ مدال المپیک دارد دوست هستم. او هم اجباراً به امریکا رفته است. اما فکر کنیم اگر همه بخواهند بروند پس این مملکت برای چه کسی باقی خواهد ماند؟

■ **بهترین یادگار دوران بازیگری و ماحصل عمر هنری خود را چه می‌دانید؟**

من آدم عاطفی هستم و بهترین یادگاری‌ام را محبت مردم فکر می‌کنم. من خیلی به مردم فکر می‌کنم و آنها را بهترین پشتوانه و سرمایه می‌دانم. تا به امروز خیلی دوست داشتم برای مردم ادای دِین کنم ولی نمی‌دانم چگونه و چطور! به‌عنوان مثال یک روز یک خانواده از یزد تماس گرفتند که ما یک خانواده کشاورز هستیم که خیلی دوست داریم شما را ببینیم. صبح با این حال و سن و سال سوار ماشین شدم رفتم، شب رسیدم شام را با آنها خوردم و صبح دوباره برگشتم. خیلی دوست دارم به نحوی جواب خوبی به محبت و اعتماد مردم را بدهم و این برای من خیلی دغدغه است، شاید باید یک فیلم بازی کنم تا با تصویر و حرف جواب این همه سال محبت مردم را بدهم. همیشه هم گفته‌ام که دلم نخواسته آرتیست خوبی باشم، بلکه دلم می‌خواسته آدم خوبی باشم.

یادداشت

از تبار عزت و احترام

پرویز پرستویی

به‌عنوان عضو کوچکی از جامعه بازیگری، همواره یکی از تماشاچی‌های پروپا قرص ناصر ملک مطیعی بودم. از همان زمانی که پای من به سینما باز شد به‌عنوان تماشاچی و نه به‌عنوان بازیگر، اغلب کارهایش را بر پرده سینما به تماشا نشستم. در همان دورانی که ۱۴ سال بیش نداشتم و با وجود شرایط بد فرهنگی و اقتصادی بالاخره جرأت کرده بودم به سینما بروم. ناصر ملک مطیعی نقش اصلی اغلب فیلم‌هایی بود که قهرمان قصه‌هایش همیشه از مردانگی، جوانمردی و گذشت و دفاع از حقوق مظلوم دم می‌زد. آنقدر خوب این ویژگی‌ها را در نقش متبلور می‌کرد که حالا با وجود اینکه چندین دهه جلوی دوربین نرفته است اما همچنان یاد و خاطره‌اش در دل و ذهن مردم نشسته است. از شاخص‌ترین کارهایش نقش «فرمان» در قیصر است که هیچ وقت از ذهن‌ها پاک نمی‌شود یا نقش آسید مرتضی در «طوقی» که از نقش‌های ماندگار تاریخ سینما شد. هرجا که فیلمنامه و نقش خوبی پیشنهاد شد ملک مطیعی نشان داد که بازیگر توانایی است. کسی نمی‌تواند «امیرکبیر» زنده‌یاد علی حاتمی را فراموش کند یا بسیار فیلم‌های درخشان دیگر که شاید نتوان از آنها نام برد. با همه این شایستگی‌ها باعث تأسف است که گاهی با این هنرمند مثل یک خلافکار رفتار می‌شود. در شرایطی که اختلاسگران در آن سوی دنیا زندگی‌شان را می‌کنند و کسی کاری به کارشان ندارد اما مصرانه ایستاده‌اند مبادا ناصر ملک مطیعی فعالیت هنری داشته باشد. فعالیت در عرصه هنر کار پررنج و زحمتی است اما این رنج هیچ وقت هنرمند را از پا درنمی‌آورد بلکه آنچه او را به زمین می‌زند بی‌مهری است و ما خیلی نسبت به امثال ملک مطیعی بی‌مهری کردیم. من نمی‌دانم ناصر ملک مطیعی چه ظلمی به هنر این مملکت کرده است یا چه جفایی به فرهنگ این مملکت کرده است که این چنین با او رفتار می‌شود. هنرمند با عشق و توجه و تشویق زنده است و ما سال‌هاست که حق زندگی را از آنها گرفته‌ایم اگرچه ظاهراً حق زندگی دارند. اگر استدلال‌مان برای این نوع برخوردها این است که مثلاً در فلان فیلم طاغوتی بازی کرده‌اند خوب بسم‌الله الرحمن الرحیم» به نام خداوند بخشاینده مهربان. اگر او بخشاینده و مهربان است ما چرا نمی‌بخشیم، حتی اگر به تعبیر مخالفان فعالیت این دست از هنرمندان، به هنر لطمه زده باشد و کار خلاف هم کرده باشد خداوند در توبه را باز گذاشته است اما نمی‌دانم چرا ما بنده‌های خدا اینقدر ظالمانه برخورد می‌کنیم. حدود دو سال پیش که قرار بود در نقشی بازی کند از نزدیک شاهد بودم که چه مشقت‌ها کشید خود من با دوستان حراست یا ارشاد و... صحبت کردم اما زیر بار نرفتند که او جلوی دوربین برود. اگر واقعاً ما این قدر مصر هستیم که جلوی خطاها را بگیریم، پس چرا هر روز این همه اختلاس در این مملکت به وجود می‌آید چرا این قدر پول جابه‌جا می‌شود؟ فاسد، ناصر ملک‌مطیعی است یا آن فردی که به نام مقدسات بداخلاقی را به اوج می‌رساند؟ اینها آدم‌هایی هستند که اگر قرار بود لطمه‌ای به این مملکت بزنند و مقابل این نظام و مردم بایستند اینجا نبودند، آن ور دنیا کارشان را می‌کردند، نمی‌نشستند که ما با بی‌مهری‌هایمان منزوی‌شان کنیم. او اگر می‌خواست کاری بکند خیلی راحت می‌رفت آن سوی دنیا کار می‌کرد مگر کمتر از بازیگرانی است که در فلان شبکه ماهواره‌ای بازی می‌کنند که دو زار بازیگری هم بلد نیستند. از خیلی جاها هم دعوتش کردند اما نرفت چون مملکتش را دوست دارد. بهروز وثوقی می‌خواهد بیاید مملکتش را ببیند چرا مانع‌اش می‌شویم. هنرمندی که کار داشته باشد و با مردمش گره بخورد سالیان سال زنده می‌ماند اگرچه ما در کارهایمان می‌میریم و زنده می‌شویم اما همین رنج است که به ما عشق می‌دهد چرا این را از هنرمند می‌گیریم. کم لطفی می‌کنیم راجع به آدم‌ها با ناصر تقوایی و بیضایی یک جور و با ملک‌مطیعی جور دیگر. از ۵ استاد بزرگ سینما، نصیریان، انتظامی، مشایخی و کشاورز مانده‌اند آنها که فیلمفارسی کار نکرده‌اند چه گلی به سرشان زده‌ایم؟ کدام یک از ما خبر دارد که فرامرز صدیقی در چه حالی است؟ چه کسی می‌داند خسرو شجاع‌زاده که در فیلم رگبار بازی کرده است کجاست؟ فقط تیر پیکان را به سمت کسانی گرفته‌ایم که برای ما خاطره آفریده‌اند. سال‌هاست شعارمان این است که خدمتگزار مردم ایران باشیم یعنی اینکه ملت حق دارد، می‌فهمد دارای درک و شعور است خب بگذارید همین مردم تصمیم بگیرند، بارها گفته‌ام اگر من را ممنوع‌الفعالیت هم بکنند اصلاً کک‌مان هم نمی‌گزد و اصراری هم ندارم، خدا کند که مردم ما را ممنوع‌الفعالیت نکنند. ناصر ملک‌مطیعی از تباری است که هر جا برود جز عزت و احترام نمی‌بیند حتی این پل ارتباطی را هم قطع می‌کنیم؛ اگرچه خدا رو شکر مردم ما مردم آگاه و روشنی هستند. متأسفانه جامعه هنری ما وحدت ندارد. ما خودمان را هم دوست نداریم که اگر دوست داشتیم حداقل یک پرسش بزرگ می‌کردیم از مسئولانی که مانع فعالیت این پیشکسوتان سینما شده‌اند. فردا اگر خدایی ناکرده اتفاقی بیفتد همه در صف اول می‌ایستیم و تأسف می‌خوریم از اینکه هنرمندی را از دست داده‌ایم؛ تأسف خوردن‌هایی که پشیزی ارزش ندارد. این نسل عمری برای ما گذاشته‌اند شادمان کرده‌اند، ما را گریانده‌اند و تغییرمان داده‌اند. صفت جوانمردی و مردانگی را در جامعه جا انداختند حالا به صرف اینکه چند روزنامه که فقط ناسزاگویی بلد هستند عصبانی نشوند نباید از حقوق‌شان دفاع کنیم. افتخار ما این است که در جمهوری اسلامی حرف می‌زنیم و تمرین دموکراسی کرده‌ایم. اینها هم جزو این مملکت هستند یک ذره رحم داشته باشیم نسبت به آنهایی که هیچ چیز نمی‌خواهند جز مجوز فعالیت.

> خیلی از فیلم‌های قدیمی فرهنگ جوانمردی دارد که هنوز هم درس بزرگی است. جامعه ما درحال حاضر نیاز به داستانی دارد که قهرمان داشته باشد، در طول تاریخ جامعه ایرانی قهرمان خوبی‌ها را دوست داشته و باید فیلم‌هایمان هم کمی رنگ و بویی از این مسائل داشته باشد